

جنگ در عراق: چهره ای از گلوبالیزاسیون

لیلا دانش

دسامبر ۲۰۰۲

نفس در سینه میلیونها انسان حبس شده است تا در آینده ای نزدیک معلوم شود که قوای انگلیسی آمریکایی استقرار یافته در خاورمیانه با عراق چه خواهند کرد. بازرسی و تحقیق پایگاههای مظنون به تولید سلاحهای شیمیایی و بیولوژیک از طریق نهادهای بین المللی نیز تقریبا پیش رفته و همه میدانند که قرار نیست این جنبه های فرمال تعیین کند که دخالت آمریکا چگونه و در چه سطحی خواهد بود. بعد از جنگ سرد، در غیاب یک نظم نوین بورژوازی و در غیاب یک جنبش سوسیالیستی قدرتمند که خود فاکتوری در شکل گیری نظم جهان باشد، آمریکا با جنگ خلیج تنها بازیگر صحنه شد. نه گلوبالیزاسیون که بنا به تصورات لیبرالی گویا قرار بود جهان را با خوشی و خرمی ملک سرمایه های بزرگ کند، نه جنگ خلیج و نه دخالت گری های دیگر آمریکا در کوسوو و آلبانی، هیچکدام نظم نوین جهانی و مشخصا برتری آمریکا در این نظم را شکل نداد. واقعه ۱۱ سپتامبر و اعلام جنگ بی انتها علیه تروریسم فرصتی است برای آزمودن شانس آمریکا در شرایط جدید.

سیاست جنگ بی انتها قرار است افکار عمومی را آماده کند که علیرغم حضور آمریکا در چند جنگ در طول دهه ۹۰، این بار تا بسرانجام رسیدن مساله قدرت برتر در جهان، وجه مشخصه غالب بر سیاست جهانی جنگ و میلیتاریسم است. پذیرش جنگ در افغانستان بشکل مضحکی حق آمریکا در دفاع از خود نامیده شد و به این اعتبار جنگ، جنگ برحق و انمود میشود. اما واقعیت اینست که اکنون تفاوت های آشکار نمونه عراق با افغانستان اعتراضات و مخالفتها را با سیاست جنگی آمریکا افزایش داده است و استراتژی آمریکا به این اعتبار تدقیق میشود. این استراتژی طبعاً نمیتواند تنها بر محور لشکرکشی به گوشه و کنار دنیا شکل بگیرد. مدتهاست که راست ترین محافل امپریالیستی در خود هیات حاکمه آمریکا هم بحث از اقدامات اثباتی و نقش اثباتی آمریکا در مناطق بحرانی میکنند. تنها با بمباران نمیشود جلوی خصومت علیه آمریکا را گرفت! و تنها با کشتن مردم بیگناه نمیشود اتوریته امپریالیستی را حفظ کرد. در عین حال اگر آمریکا بخواهد برای پاسخ به غرولندهای لیبرالی به طرح هایی از نوع طرح مارشال تن بدهد ممکن است بتواند خوشنامی ای حداقل نزد بخشی از بورژوازی جهانی برای خود بخرد، اما این بمصداق تو نیکی میکن و در دجله انداز، بهیچوجه بمعنای تضمین نقش برتر آمریکا در جهان نخواهد بود.

آنچه که در مقابل بحث میشود ناظر بر دخالت های مستقیم سیاسی و اقتصادی بر متن حضور و دخالتگری نظامی است، بمنظور تضمین روند شکل گیری حکومت های پرو آمریکا. این استراتژی ناظر بر تغییر و تحولات در یک دوره طولانی است، بر خلاف استراتژی صرفا جنگی که بخصوص با

وسواس‌های ارتش آمریکا بعد از جنگ ویتنام، چندان طولانی نیستند. به این ترتیب بحث این نیست که هواپیماهای آمریکایی بمب‌ها را بدقت نشانه‌گیری میکنند و در ظرف یک هفته حکومت فعلی عراق سرنگون میشود. بلکه با فرض کنار رفتن این دولت، ما برای دوره‌ای طولانی شاهد حضور مستقیم آمریکا و انگلیس در منطقه خاورمیانه خواهیم بود تا پروسه شکل‌گیری یک حکومت باثبات بسرانجام برسد. نقش نیروی نظامی در قدم اول سرنگونی رژیم فعلی عراق و انهدام سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی و پس از آن تضمین امنیت لازم داخلی و خارجی است برای تثبیت شدن حکومتی که آمریکا در سرکار آوردن آن نقش اصلی را داشته است (۱). و این یعنی یک پروسه چندین و چند ساله اشغال یا دخالت نظامی.

واضح است که این استراتژی آمریکاست و قدرتهای بزرگ دیگر هم هر کدام منافع خود را در خاورمیانه تعقیب میکنند و این استراتژی در عمل با مشکلات زیادی هم از جانب این قدرت‌ها و هم از جانب دول منطقه مواجه خواهد شد. ناسیونالیسم سنتی عرب علیرغم موقعیت تضعیف شده اش نسبت به دهه‌های پیش در کنار اسلام‌گرایان (تروریست و غیر تروریست) به وسعت خاورمیانه بلافاصله در مقابل این استراتژی شبه کولونیالیستی قرار میگیرند. اما موافقین این استراتژی هم تنها در محافل امپریالیستی نیستند. موج نئولیبرالیسم دهه ۸۰ مابازا سیاسی خود را در کشورهای جهان سوم در هیأت اپوزیسیون لیبرالی یافت که در طول دهه‌های متوالی و زیر سیطره حکومت‌های استبدادی این کشورها فرصت ابراز وجود حکومتی نیافته بودند. این لیبرالیسم نوپا با شکست بلوک شرق و پیروزی دموکراسی غربی به تقلاهای تازه‌ای افتاده است. بقدرت رسیدن اپوزیسیون پروغرب در یوگسلاوی با دخالت‌های مستقیم ناتو و آمریکا در این منطقه، برای این نئولیبرالیسم بی کفایت افق‌هایی را گشوده است. اکنون تلاش‌هایی به ابتکار آمریکا در جریان است تا اپوزیسیون حکومت عراق را حول تنها خواست مشترک‌شان که سرنگونی حکومت عراق است و تنها آرزوی ساده‌انگارانه‌شان که باران رحمت دموکراسی آمریکایی است، جمع کند. اینکه چقدر متحد کردن این اپوزیسیون شدنی است، البته جای بحث دارد. اما بخش‌های مطرح‌تر این اپوزیسیون (که از شادی دخالت آمریکا در پوست نمی‌کنند) مدتهاست مشغول این هستند که مردم نگران و سمت‌دیده عراق و افکار عمومی مضطرب جهان را قانع کنند که آمریکا قرار است راه دموکراسی را به عراق باز کند. در این ادعا البته آنها محقند چرا که معنای دموکراسی امپریالیستی در جهانی که سرمایه‌داری به پرت‌ترین ده کوره‌ها هم رسیده، چیزی جز همین که در افغانستان و کوسوو دیده‌ایم، نیست. این لیبرال‌های دیر از راه رسیده که نمی‌خواهند فرصت در راس یک حکومت قرار گرفتن را از دست بدهند، حاضرند با سر و جان در هر پروژه آمریکایی شریک شوند، حتی اگر در نتیجه این جنگ و این پروژه، نه مدنیتهای بماند و نه ملتی! فعلا از این نکته می‌گذریم که سر کار آوردن چنین حکومت‌هایی در ممالکی که استبداد شکل اصلی حکومت آنها در طی قرون بوده است، خود باعث شکل گرفتن جنبش‌های اعتراضی جدیدی خواهد شد که بلافاصله بمعنای زیر سوال بردن مشروعیت همان حکومتی است که جواز

حاکمیتش را از آمریکا گرفته است.

لشکر کشی و اشغال نظامی قرار است راه پیشروی آمریکا برای قدرت مافوق ماندن را از طریق ساختن حکومت‌هایی تامین کند که آمریکا خود نقش اصلی را در دادن هویت سیاسی به آنها، ساختن ابزارها و نهادهای لازم برای اعمال حاکمیت‌شان بر کشور مورد نظر داشته است. این کل سناریویی است که امروز در آغاز قرن بیست و یکم در مقابل جهانیان گذاشته میشود. اما این تنها راه موجود نیست. این حق مردم عراق است که فارغ از دیکتاتوری و سرکوب بر سرنوشت خود حاکم باشند و سلاح‌های کشتار جمعی در هر کجای دنیا و از جمله در عراق هم از میان برداشته شوند. هیچ حقانیتی در جنگ آمریکا علیه عراق وجود ندارد. استراتژی آمریکا، استراتژی سرمایه‌های بزرگ جهانی در دوره کساد و بازتابی از تناقضات گلوبالیزاسیون است. این استراتژی هیچ ربطی به منفعت کارگر و زحمتکش چه در جهان سوم و چه در ممالک غربی ندارد. این پروژه، تشبیت بربریتی نوین در قرن بیست و یکم است. در مقابل این بربریت، حتی اگر بنام ملت و بنام دموکراسی است باید قاطعانه ایستاد. دو راهی ای که مقابل جهان گذاشته اند واقعی نیست. راه سومی هم هست و آن قرار گرفتن در صفا است که اجازه ندهد هیچ خستی از استراتژی جدید بر خشت دیگر گذاشته شود بی آنکه با صدها و هزاران فریاد عدالت جویانه به زبانهای مختلف مواجه شود.

مقابله با چنین وضعیتی نمیتواند تنها ناظر بر این باشد که آمریکا قوای نظامی اش را از عراق خارج کند یا اصلاً جنگی صورت نگیرد. مگر تا روز ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱ که هنوز لازم نشده بود جنگ بی نهایت علیه تروریسم اعلام شود، دنیا محل امنی بود؟! جنگ ادامه سیاست است و برای طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی آنچه که مهم است، سیاستی است که امروز به جنگ منتهی میشود نه فقط جنگ بعنوان یک عمل نظامی. سیاستی که امروز تحت لوای مبارزه بی انتها با تروریسم می‌رود تا به رکن ثابت سیاست در عرصه جهانی تبدیل شود، سیاستی است که قرار است جهان را عرصه تاخت و تاز قدرتهای بزرگ و نه فقط آمریکا کند. این همان سیاستی است که ناتو را برای بمباران کوسوو پشت آمریکا به صف کرد. این همان سیاستی است که بعد از ۱۱ سپتامبر فرصت یافت حتی جنبش فلسطین را تروریستی اعلام کند و این همان سیاستی است که اگر سد نشود از این پس هر جنبش اعتراضی عدالت جویانه‌ای را (مستقل از اینکه در خاورمیانه است یا قلب دنیای متمدن غرب) جزیی از تروریسم جهانی خواهد نامید. حمله به عراق نه اولین نمونه است و نه آخرین آن. و آمریکا هم نه اولین حکومت امپریالیستی است که برای تامین منافع خود جنگ می‌آفریند و نه آخرین آن. گلوبالیزاسیون دارد وجهی دیگر از سیمای خود را به جهان می‌شناساند. در مقابل این باید ایستاد. در جریان حمله به افغانستان جنبش ضد جنگی راه افتاد که متأسفانه از آنجا که خود مرز روشنی در تفکیک با اعتراضات لیبرالی به جنگ و جنگ طلبی قدرتهای جهانی ندارد، نتوانسته به قطب موثری در فضای سیاسی علیه جنگ تبدیل شود. برای گسترش این جنبش باید در قدم اول با هژمونی اعتراضات لیبرالی بر آن درافتاد. تقویت این جنبش در گرو یک مبارزه سیاسی و نظری با

ارزش‌هایی است که در طول دهه ۸۰ و ۹۰ بر افکار عمومی غرب علی‌الخصوص در رابطه با مسائل جهان سوم حاکم شده است. نباید اجازه داد سقف اعتراض در این جنبش دفاع از نقش نهادها و سازمانهای بین‌المللی باشد، نباید اجازه داد که در سایه تسلط ایده‌های نسبیست فرهنگی، به اسم دفاع از مردم در جهان سوم، به جنبش‌های ارتجاعی میدان داده شود. در مورد مشخص عراق باید این را تثبیت کرد که جنبش ضد جنگ از مبارزات مردم عراق و جنبش‌های حق طلبانه شان حمایت میکند. جنبش ضد جنگ حاضر با یک جنبش رادیکال سوسیالیستی فاصله دارد، اما فرجه‌ای است برای گسترش اعتراض ضد کاپیتالیستی. به این جنبش باید پیوست.

=====

۱. نگاه کنید به 29. The Economist, “Building Countries, Feeling Generous“. June 2002, Issue 8279 . در این مقاله این ایده بحث میشود که آمریکا برای یافتن نقش جدیدش در جهان باید در مناطق بحرانی و از جمله عراق وارد پروژه ملت سازی شود. همین ایده را Kenneth M Pollacks که بمدت هفت سال در بخش عراق سازمان سیا کار کرده، در کتاب تازه منتشر شده ای بنام: Threatening Storm..The Case for Invading Iraq بحث کرده است. در معرفی و نقدی که از این کتاب در روزنامه سوئدی Dagens Nyheter بتاريخ ۹ دسامبر ۲۰۰۲ درج شده، از جمله آمده است که: تصویری که Pollacks میدهد و برداشتی که او از عواقب عدم خلع سلاح و باقی ماندن رژیم فعلی عراق دارد، چیزی است بر سر مرگ و زندگی میلیونها انسان و اگر آمریکا در این پروسه دخالت نکند اعتبار و اتوریته اش را از دست خواهد داد. راه حل پیشنهادی Pollacks دخالت آمریکا در پروژه ملت سازی است از طریق سرنگونی حکومت فعلی. او معتقد است که برای اجتناب از مشکلاتی که در افغانستان پیش آمد باید آمریکا با همکاری نهادهای بین‌المللی، متحدین خودش و گروههای اپوزیسیون عراقی دست بکار ساختن نهادهای جدیدی شود که پروسه شکل گیری یک دولت با ثبات را تسهیل میکند.